

# رودهای ژرف

خوزه ماریا آرگداس

همراه با پی‌گفتاری از ماریو بارگاس یوسا

ترجمه

مصطفی مفیدی



انتشارات نیلوفر

## فهرست

- یادداشت مترجم (انگلیسی) ..... ۹
- پیشگفتار از جان وی. مورا ..... ۱۱
- پیرمرد ..... ۲۱
- سفرها ..... ۵۱
- خداحافظی ..... ۶۵
- ملک اربابی ..... ۷۵
- پل روی جهان ..... ۸۳
- ثومبایو ..... ۱۱۳
- شورش ..... ۱۴۹
- ژرف دره ..... ۱۷۷
- سنگ و آهک ..... ۲۱۳
- یاوارمایو ..... ۲۴۵
- رعیت‌ها ..... ۲۹۷
- پی‌گفتار: رؤیا و جادو در خوزه ماریا آرگداس از ماریو بارگاس یوسا ..... ۳۵۹

## یادداشت مترجم انگلیسی

خوزه ماریا آرگداس یکی از معدود نویسندگان آمریکای لاتین است که محیط طبیعی روستایی‌شان را دوست داشته و وصف کرده‌اند، و در زمره بزرگ‌ترین نویسندگان هر زمان و مکانی است. او زیبایی چشم‌انداز پرو و نیز خشونت شرایط اجتماعی در ارتفاعات آند را از چشم سرخپوستانی که جزئی از آن‌اند می‌دید.

او موفق شد ساختار جمله، ضرباهنگ، و حتی بعضی از واژگان مردمان آند را در زبان اسپانیایی خود وارد کند. گرچه امکان ندارد که همه ریزه کاری‌های نوشتار او را به انگلیسی برگردانیم، من رودهای ژرف را با این اعتقاد ترجمه کردم که به مردم انگلیسی زبان این امکان را بدهم که با او و با تجربه واقعیت زندگی در پرو، آن‌طور که امروزه هنوز در آنجا حاکم است، آشنا شوند، هرچند وقایع رمان در حدود پنجاه سال پیش رخ داده‌اند. من سعی کرده‌ام که، دست‌کم تا اندازه‌ای، ویژگی‌های زبان که چوایی - اسپانیایی را به ساده‌ترین شیوه ممکن حفظ کنم، و در این کار کوشیدم به حدی وسواسی به متن اصلی وفادار باشم. شعرها و ترانه‌های چوایی که در این کتاب آمده‌اند با انتقال برداشت نسبتاً آزاد نویسنده از آنها به انگلیسی ترجمه شده‌اند.

## پیشگفتار

«شاید تعجب کنید اگر بگویم که مرا نامادری ام بزرگ کرده است. مادرم دو سال و نیمه بودم که مُرد. پدرم دوباره زن گرفت؛ زن تازه اش از پیش سه تا بچه داشت. من از همه کوچک تر بودم. چون کوچک بودم پدرم مرا در خانه نامادری ام که مالک نیمی از شهر بود گذاشت؛ او عده زیادی خدمتکار بومی داشت، که تحقیر سنتی نسبت به روحیه و سرشت سرخپوستان را، بی آنکه از آن آگاهی داشته باشد، نسبت به آنان روا می داشت.

از آنجا که او همان احساس تحقیر و کینه ای را که نسبت به سرخپوستان داشت نسبت به من نیز احساس می کرد، تصمیم گرفت که من با آنها در آشپزخانه زندگی کنم، و همانجا بخورم و بخوابم - تختخواب من تغاری چوبی بود از آن نوع که برای ورز دادن خمیر نان به کار می رود... با آرمیدن در روی یک پوستین و پوشاندن خودم با پتوی نسبتاً کثیف، ولی گرم و نرم، شبها را به گفتگو و چنان زندگی راحتی می گذراندم که اگر نامادری ام می دانست مرا از آنجا به پهلوی خودش می برد...

من سالها به این شکل گذراندم. وقتی پدرم برای دیدار می آمد، مرا به اتاق غذاخوری می کشانند و گردو خاک لباس هایم را می تکانند، ولی یکشنبه که می گذشت، پدرم به مرکز استان برمی گشت و من هم به تغارم و شپش های سرخپوستان. سرخپوست ها، به خصوص زن هایشان، مرا چون یکی از خودشان می دیدند، با این تفاوت که چون سفیدپوست بودم به تسلی بیشتری نیاز داشتم و